

تا سحر دراز نکشد و مقصود محبوب نشود و عمو و خوانندگان را از آن حظی
 باشد و تو اجماعی در آن کنند امید بطف و کرم بزرگانیکه نه
 حضرت ازین اوراق بنظر مبارک ایشان شرف خواهد شد آنست که بزرگی
 فرماید و آن در خرد کیری درین یابند و اگر بر خطای یا شهوی و قوی یابند
 شرف اصلاح از زانی فرماید که قلمای خلوانسان عزیز نیان و قلم عزیزان
 عزیز بیجان و تعالی الطناب سرا پرده عصمت و جلال ایزد ولت را عسایر
 خلود مؤبد اراد و اشارت بازگاہ این سعادت را بینا بقامو کلا فوا جیهانیا ترا
 با قامت ذکر این خواجہ بیگ و نام مشرف کرد تا دوا سماج همگان را
 بذکر مفاخر و آثار این حضرت مغرور و مشین آثار کثر تا قیامت باقی و انوار
 شمس شاعره قساعه مترجمه ویرجسته الله عبدا قال امنا اکنون در بیان
 عرض و شرح تاریخ شروع کنیم افاضت کتاب علماء تواریخ در مدت
 زمان ماضی از ابتدای آفرینش عالم و خلقت آدم علیه السلام اختلاف
 بسیار کرده اند جهت آنکه بوابسته قدرت تواریخ مجددی گردانند
 بدانکه اول تاریخ از هبوط آدم علیه السلام بکسرتند بشر از طوفان
 نوح بسزای آنکه بر هم علیه السلام بسزای آنکه بسزای آنکه از بعثت موسی و کوهی
 از هلاک فرعون و اولاد اسمعیل از بنیاد کعبه و یونانیان و رومیان
 از عهد اسکندر و اهل من از ظهور حبشه بر من و قطبیان از تسلط
 و تغلب تحت النصر و قریش از واقعه اصحاب قبل و علی هذا مرصه
 معظمه که واقع می گشته تاریخ پیشتر ترک می کرده اند و آنرا تاریخ

کوهی
 از

و کرده اند بدین سبب مردم را چونکی تاریخ فراموش شده و تحقیق
 رعایت نتوانسته اند کردن و پیغمبران علیهم السلام نیز تصریح
 خبر ندادند و هر کسی زمینی گفته اند جماعت حکما ابتدا و آنها
 افرینش را منکرند و گویند لازم ذات واجب الوجود است هرگز نبود
 که نبود و نباشد که نباشد و اهل شرع مدت ابتدای افرینش حد
 نگردانند اما گفته اند هم ابتداش باشد و هم اینها شایسته
 شرع از ابتدا و اینها ذات واجب الوجود است و علمای هند و خطا و جن
 و جنین و ماچین و فرنگان ابتدای خلقت آدم علیها السلام از هزار
 هزار سال در گذرانند و گویند چندین آدم بوده و هر
 یک با نسل منقطع شده دیگر ظاهری گشته و هر یک از بقی
 مخصوص بوده اند و مشرکان اهل ایران از هبوط آدم علیه السلام
 بزمن تازهور دعوت پیغمبر یا محمد مصطفی بعضی شهرت از
 و بعضی کمتر و بیشتر گفته اند و اهل نجوم از زمان طوفان
 تاریخی دارند و درین زمان که سنه ثمان و تسعین و شتاب
 یزدجردی است آن تاریخ بر چهار هزار و چهار صد و شصت و سه است
 و این بنده مدت دولت هر تو مریجا بنده در تواریخ یافته و پیشتر
 سورخان بران منقذ اندیاز می کنند و بر فایده و شنایب و
 نفاذ و انچه در افرینش کائنات باب اول
 در ذکر پیغمبران علیهم السلام و آن دو مقاله است مقالته

اول ذکر پسران مرسل و اولوا العزم من آل محمد
در ذکر انبیا و کسانی که پیش از دعوت خاتم النبیین در صحابا از دین حق
کردند و آن دو فصل است فصل اول در ذکر پسران فضل
دوم در ذکر حکما و کسانی که پیغمبر نبوده اند اما در کتار حق
و رواج دین پیغمبر نموده اند **باب دوم در ذکر پادشاهان** که
پیش از اسلام بودند و آن چهار فصل است **فصل اول** در ذکر
پادشاهان پیش از بیان یازده تن مدت ملکشان دو هزار و چهار صد
و پنجاه سال **فصل دوم** در ذکر پادشاهان یکایمان **ده** تن
مدت ملکشان هفتصد و شصت و چهار سال **فصل سوم** در ذکر
ملوک طوائف پشت و در مدت ملکشان نه صد و پنجاه سال
فصل چهارم در ذکر پادشاهان کاشانیان معروف با کبیره
سی و یک تن مدت ملکشان با صد و پست و هفت **باب ششم**
در ذکر خاتم النبیین و سید المرسلین و جیب رب العالمین محمد
المصطفی صلی الله علیه و سلم و خلف او اصحاب و احفاد او و آن
مقدمه و شرح فصل است **مقدمه** در شرح نسب مطهر و ذکر
قبائل عرب که بدو پیوسته اند **فصل اول** در ذکر
کیفیت احوال و شرح غزوات و کتبت از و احوال و اعمام و عتات
و موالی و خلفات او **فصل دوم** در ذکر خلفاء راشدین
و ائمه مهتدین رضوان الله علیهم اجمعین غرض از مدت خلافتشان

از نالت عشر ربيع الاول سنه احدى عشر تا نالت عشر ربيع الاول
سنه احدى واربعين نوال بوده فصل نينوم دذکر بقیه
ائمه معصوم اثني عشری رضوان الله علیهم اجمعین که حجته ملحق
علی الخلق بودند ده تن. دت امامتشان از رابع صفر سنه تسع و اربعین
تا رمضان سنه اربع و ستیز و مائیز و بیست و یازده سال و هفت ماه
بودند فصل چهارم در ذکر بعضی از صحابه عظام و جمیع از تابعین
کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فصل پنجم
در ذکر باده شاهان بنو امیه چهارده تن مدت ملکشان بایران
از نالت عشر ربيع الاول سنه احدى واربعین تا نالت عشر ربيع الاول
سنه اثني و ثلاثین و مائیز بود و یکسال و شش ماه در ذکر
خلفاء بنی عباس رضوان الله علیهم اجمعین بایران تسع و هفت
خليفة مدت دولیشان از نالت عشر ربيع الاول سنه اثني و ثلاثین
و مائیز تا نالت صفر سنه ست و خمسیز و ست مائیز یا نصد و بیست
و سه سال و دو ماه و بیست و سه روز باب چهارم در ذکر
باده شاهان که در عهد اسلام بودند و آن دو مائیزه فصل است
فصل اول در ذکر باده شاهان و کثیر منعمان
در بعضی ایران سنه ن مدت ملکشان از سنه ثلث و خمسیز و مائیز
تا سنه سبعم و ثمانیز و مائیز و بیست و پنج سال و بعد از نسل ایشان بقاء
نیابت در سبستان حکام بودند فصل دوم در ذکر

سنه در حکام بستان از ان سال اوله

بادشاهان سامانیان نه نهمدت ملکشان بایران از منصف
 ربيع الآخر که سبع و ثمانین و مائین تاخامیزدی قده سنه تسع
 و ثمانین و ثلثمائه صد و دو سال و نیم فصل شایوم در ذکر
 بادشاهان غزنویان پنج تن مدت ملکشان از سنه تسعین
 و ثلثمائیه تا سنه خمس و اربعین و خمسمائیه صد و پنجاه و پنج سال
 ازین جمله سی سال در اکثر ایران و باقی در غزنه فصل چهارم
 در ذکر بادشاهان غوریان پنج تن مدت ملکشان از سنه خمس و اربعین
 و خمسمائیه تا سنه تسع و ستتمائه شصت و چهار سال بود فصل
 پنجم در ذکر بادشاهان دیلمان آل بویه هفت تن مدت
 ملکشان از دی قده سنه احدى و عشرين و ثلثمائیه تا سنه ثمان
 و اربعین و اربعمائه صد و پست و هفت سال فصل ششم
 در ذکر بادشاهان سلجوقیان و آن سه شعبه است شعبه
 اول بعضی در تمامت ایران چهارده تن مدت ملکشان
 از سنه تسع و عشرين و اربعمائه تا ربيع الاول سنه تسعین و خمسمائه
 صد و شصت و یک سال شعبه دوم بکرمان یازده تن
 مدت ملکشان از سنه ثلث و ثلثین و اربعمائه تا سنه ثلث و ثلثین
 و خمسمائه صد و پنجاه سال شعبه شایوم هر یک چهارده تن
 مدت ملکشان از سنه ثمانین و اربعمائه تا سنه سبعمائه و دویست
 و پست سال فصل هفتم در ذکر بادشاهان خوارزمشاهیان

نه نهمده ملکشان از سنه احدى و تسعين و اربعمائه تا سوال
 سنه ثمان و عشرين و ستمايه صد و شصت و هشت سال فصل هشتم
 در ذکر انا بکان و آن دو شعبه است شعبه اول بدینان
 بگردشام نهمده ملکشان از سنه احدى و ثمان و اربعمائه تا سنه
 احدى و ستمايه شعبه دوم چهارم معزوف بتلغریان یازده
 نهمده ملکشان از سنه ثلث و اربع و خمسمائه تا سنه ثلث و ستم
 و ستمايه صد و بیست سال فصل نهم در ذکر اشعیلیان
 و آن دو مقاله است مقاله اول در ذکر اشعیلیان مصر و مغرب
 چهارده نهمده ملکشان از سنه تسع و تسعین و ما بین تا سنه ست
 و خمسين و خمسمائه دو بیت و شصت سال مقاله دوم
 در ذکر اشعیلیان ایران معروف بملاحده هشت نهمده و اولشان
 از سنه ثلث و ثمان و اربعمائه تا سوال سنه اربع و خمسين و ستمايه
 صد و هشتاد و نیک سال فصل دهم در ذکر سلاطین و اخنای
 بکرمان نه نهمده ملکشان از سنه احدى و عشرين و ستمايه تا سنه
 ست و شبعمائه هشتاد و پنج سال فصل یازدهم در ذکر انا بکان
 لرستان و اشکان دو شعبه اند شعبه اول انا بکان لر بزرگ هفت
 نهمده ملکشان از سنه خمسين و خمسمائه تا سنه ثلثین و شبعمائه
 صد و هشتاد سال شعبه دوم انا بکان لر کوچکت یازده نهمده
 نهمده ملکشان از سنه ثمانین و خمسمائه تا سنه ثلثین و شبعمائه

اصد و بیست سال

صد و پنجاه سال **فصل دوازدهم در ذکر پادشاهان**
 مغول آنچه بر ایران حکم کردند سیزده تن مدنی ملکشان از سنه
 تسع و تسعین و خمس مائه تا سنه ثلثین و سبعمائة ایشان صد و یکسال
 نتمه تاریخ دولت ایشان هر که بعد ازین هوتر باشد تحقیق فرماید
باب پنجم در ذکر کرامت سن و قرآ و مشایخ و علماء دین
 اسلام رضوان الله علیهم **فصل اول در ذکر**
ایمه مجتهدان فصل دوم در ذکر قرآ رحمة الله علیهم فصل
سوم در ذکر محدثان فصل چهارم در ذکر
شایخ فضل مجسم در ذکر علماء فصل ششم در ذکر
شعرا باب ششم در ذکر باب الحثه قزوین که مقام
 مولد و منشأ مؤلف است و این هفت فصل است **فصل اول**
در ذکر اخبار و آثار که در شان آن بقعه وارد است فصل دوم
در شان جگونی نام آن فصل سوم در ذکر کیفیت بنا و عمارات
آن و در ذکر فتح آن و اسلام اهل آن بقعه فصل چهارم در ذکر
قنات و رودخانهها و مشاجد و مقابر و نواحی آن فصل پنجم
در ذکر صحابه و تابعین و ائمه و خلفا و مشایخ و علماء رضوان الله
علیهم اجمعین و پادشاهان و وزرا و امرا که آنجا رسیده اند
فصل ششم در ذکر عمال و حکام آن فصل هفتم
در ذکر قبایل و اکابر که از آنجا خاسته اند و کیفیت احوال ایشان

در همان طوره است اما باید در او بر سر
شده است تا اگر سوس باشد از شوره زودتر
روشن گردد و در سبکی بکاه بهیج باشد

فانك من در زديك ز افنيش كائيات حوت سبحانم و تعالی
در مینا نظرت از كمال قدرت خالفت و مراد ظهور و جده ت
المیت از يك لفظ دو عالم آفرید یکی عالم ابر که از جنم و جانا
منه است دوم عالم خلق است که از اجنه و جاست یعنی این هر دو
عالم از صوت افنیش عقل كل یئلا کشت که اول ما خلق الله تعالی
العقل از عقل كل یقش كل و هیولی بید آمد و انا و جها و عنصر
و به بالای آن اطلاق نه آسمان محیط شد و در خلقت بنفدم زمان
هیچ يك بر دیگر محتاج نشد انما امره اذا امر ان شیا از قول الهی
باطباق آسمان ستارگان آفرید انا ز هفت سیارگان تدر
ازیشان آفتاب و ماه برتبه پشترند آفتاب را روشنی داد که از پر تو
آن روی زمین روشن گشت و جرم ماه از نور آن مقبض شد ستارگان
سبعه هر يك بر فلکی از اول تا هفتم و ثوابت را بر هشتم جای داد و انا
بر دو آرد و بخش کرد هر بخش بر جی و هر جی بر جی است در جبه و هر درجه
شصت دقیقه و علی هذا القیاس تا بعاشرة آفتاب و ماه را هر يك يك
برج خانه داد و پنج سیار دیگر داده بر ج و فلک نصر را بر ثمانت مستولی کرد اید
و در هر پوست از شمال و جنوب عقده را بر دینت پداشد افلاک را
سیری دوری داد و کواکب سبعه را در مدت زمان مخالف هم دیگر و ثمانت
را هر در مدت زمان و هر در شیر مخالف هم دیگر و فلک نصر در شبان روز
که بیست و چهار ساعت یک دور است و بقوت حرکت او هشت فلک

فیکوت

در اندروز او اند با او دوار شدند و زمین شاکن گشت و اناز دور لازم آمد
 که روشنی آفتاب بر روی زمین گه پیدا و گه ناپیدا باشد و عبادت
 اناز روز و شبست تا ماه و سال بر از حساب کنند و بسبب دوری و نزدیکی
 جسم آفتاب از خط استوا و افرق هر سال چهار فصل شد و از اخلاط عناصر
 اربعه بخارات دپند از ابر و رعد و برق و بارندگی حاصل گشت اقلان چون
 علوی اند انا کو تید عناصر چون سفلیست امتهات خواستند از عناصر آتش و باد
 یقوت لطافت بالا گرفتند خاک و آب بسبب ثقل مرکز یافتند آب بواسطه
 ثقی روان شد میل اسفل کرد و دریا گشت و حرکت کرد بر خاک اناز حرکت
 کوهها حاصل شد قوای انا بر امتهات با هم امتزاج گرفتند روح نامیه
 نام یافت موایدگان و نبات و حیوان انا زیندا گشت هر چند این آفرینش
 هر یک در حد خود کمال دارد اما از کمال کلی عاری اند و قاصر
 که در دفتر بر تحقیق مباحث و حدت داستانها سزاید و در تدقیق معاملات
 ارادت دستاها نماید بلکه در میدان کونین شهسوار نامنداری بی بی است
 تا کوی نجات بانزد و در باب اول ثقل این شهر یاری کماکاری که
 مکونات بداند حکم قدرت الهی و علم حکمت تا شاه جنان اقبصا کرد
 که بقدر روح انسانی و صورت عالم جسمانی تا بان کرد و این
 بر بر جمیع کائنات از پر نور خود چون خورشید روشن کرد است
 او را از دروه انسیت در عرصه بشریت بظهور رسانید و قوه آفرینش بفعل
 اتصال روح و جسم و اتفاق فکر و فهم و عقل و نطق و خواص آن

تمام شود ایند مفارقت مرغ روح از ایشانه انست موافق طبیعت
 او نبود چت وطن مالوف براو غالب شد و آنرا بحان و دل طالب شد
 بگروزد در فراق صد مثال می نماید ز آنجا قیاس مکن با خود حساب شالی
 و لفظ در بار نبوی نظر برین معنی فرموده حب او وطن من الامان
 آنرا که توفیق خدای رفتمای کرد جهان بدین خوبی پیش او جوت
 زندان نماید که دنیا سجن المومر و بلدات آن شر شر فریاد
 و از غایت بزرگ مشی دامن همت بدو نیاید و همه نوع در آن جنس
 که مقصود خلاص از این جنس روی نماید و آنرا که چشم دانه بسته انداز
 غایت جهل بر خاک مذلت حرص و طمع نشسته و امید از لذت دار با
 کسبسته و از بهر کسب و پیشی اسباب دنیا می دلخسته لاجرم از
 انعام کمزرا مده و در باز کشت در معرض خطر حق تعالی همکاران
 راست بنمایند **بِسْمِ وَاللّٰهِ** **باب اول در ذکر**
پغمبران علیهم السلام اکابر سوره خان آورده اند که ابوذر عقیلی
 و جمعی از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند حدیث
 قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم کم عدد الانبیاء قال
 مائة الف قال فقلت یا رسول الله وکم الرجل منهم قال ثلث مائة
 وثلث عشرة جسمه غفیر فقلت من کان اولهم قال آدم قلت ام سینج
 مرسل قال نعم ثم قال یا اباذر اربعة سیرانیون آدم و شیت و اخو
 و هو ادریس و هو اول من خط و خط و نوح و اربعة من العرب هو

وصالح وشعيب وبنيتك يا اباذر واول انبياء بني اسرائيل موسى
 و آخرهم عيسى قلت كذا انزل الله من كتاب قال مائة صحيفه
 واربعه كتبت على شيت خمسين صحيفه وعلى اخنوخ ثلثين وعلى
 ابراهيم عشر صحائف واثرت التوريه والا انجيل والزبور والفردقات
 وفي روايه سنة اولوا العزم آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى ومحمد
 صلوات الله عليهم اجمعين صدق رسول الله وبروايته ديكر
 ده صحيفه در روايت ما قبل موسى عليه السلام آمد منزل بوده نياورد
 وكفته انده صحيفه اول بادم عليه السلام منزل بود وبنده مؤلف
 اين كلمات در تواريخ اشا وبيمبران مرسل زيادت از هفتاد و نه
 يافته و مناسبست جه ملت محمدي راقالمان بحك حديث علماء اممي
 ك انبياء بني اسرائيل جوزي مبران ما تقدم باشند وملت محمدي
 بحك حديث سنفزق اممي على ثلث و سبعين فرقه الناجيه منهم
 واحده ما انا عليه واحصا به هفتاد و نه فرقه اند و آنك فرمود
 از پشاز ديكر رستگارت مناسبتر ميخا افتاده تا بر آنكه
 با وجود ظهور دعوت دين خاتم النبيين هر كه نبتع اديان كنند
 هالك بود و آنك متابع اوست تابعي است ومعني هالك و ناجي
 انجا نيك مشتب افتاد و از انبياء غير مرسل جهل و بخت نام يافته امر
 و در مراتب پيغمبران از بني اسرائيل و خاتم و اولوا العزم و خاتم
 اخلاف بيارست و خلاصه مباحث اكثر آنكه بي شخصي باشد

و خلاصه

موسى

موصوف باخلاق حمیده و در آن محتاج نباشد بانباء جنس خود و
 مبعوث باشد بتبلیغ رسالت و دعوت خلق الهام یا مقام یحیی
 تا تکلم و دای حجاب یا بعضی از اینها و مرسل آنکه با این معانی کدر
 باشد تا رسال ملک و فرمان بشر و بتلاش داید بحر و صابری بران و اولوا
 العزم آنک با این صفات واضع شریعتی باشد و کدره آدم علیه السلام
 زاکه واضع شریعت اولین است معکرات و لم یجدلنا عنما اولوا العزم
 میدانند و میگویند اولوا العزم بایده و واضع شریعتی مجدد و ناسخ
 شریعت ماقبل باشد و مأمور عقابله و محاربه معاندان و خاتم آنک
 با این معانی مکمل بجمیع کالات باشد و بعد از دیگری مبعوث
 نکردد و درین شریعت او منشوخ نشود بلکه محله و موید باشد بر
 هر مرتبه از پز می است اربعه اخص و اعلی باشد از مرتبه ماقبل
 آن مثلا خاتم اخص و اعلی باشد از اولوا العزم و اولوا العزم از مرسل
 و مرسل از نبوت من غیر عکس و در عدد انبیاء اولوا العزم اختلاف
 بسیارست و اکثر علما و ائمه بر آنند که چهارند ابرهیم و موسی
 و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اما حکم حدیث ماقبل شش آمد و العلم
 عند الله اکون دیگر پیغمبران علیهم السلام بدو مقاله یادی کند
 یکی پیغمبران اولوا العزم و مرسل دیگر انبیاء و ذکر خاتم النبیین
 صلی الله علیه و سلم علی حدیثی خواهد آمد مفاصل اول
 در ذکر پیغمبران مرسل و اولوا العزم از ایشان بصیرت انبیین

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْبِيَاءُ مِنْ قُرْآنٍ وَمَعْدِيثٍ صَرِيحٍ نَامِ الْأَمْذَنِيَّةِ
 آدَمُ وَشِيثُ آدَمِ نُوْحٌ هُوْدٌ صَالِحٌ إِبْرَاهِيمُ لُوطٌ إِسْمَاعِيلُ إِسْحَاقُ
 يَعْقُوبُ خُضْرَاءُ يُؤَبُّ شَعِيبٌ مُوسَى هَارُونَ يُوشَعَ الْيَاسَّاءُ الْيَسَّعُ
 إِسْمَاعِيلُ دَاوُدُ سُلَيْمَانُ عِزْرِيئِيلُ دَانِيئِيلُ ذِي الْكُفْلِ يُونُسُ زَكَرِيَّا
 يَحْيَى عِيسَى وَابْنُ جَهْلٍ وَدُوْهُنَّ مَبْرُورَةٌ وَنَفْسِيْرَةٌ وَتَوَارِيخُ نَامِ الْأَمْذَنِيَّةِ سَامُ
 وَحَامُ وَيَافَةُ إِيزَهْرَسَهْ بَسْرَانُ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْدُ يَهُودِ الْأَوَّلِيْنَ
 رُوقِيْنَ شَمْعُونُ مَسَاخَارُ ذِبَالُونُ دَانُ حَادِيْقَتَائِيلُ إِشْتَرَقَتَا إِبْنَامِيْنَ
 إِيزِيَّا زِدَّةٌ نَبِيْرٌ زَيْبُوبٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا شَأْنُ الْبِطَاطِ حَوَاتِنُ حَنْطَلَهْ
 كَدَعُونُ تَفْنَا حُ كَالِي خَرْقِيْلُ سَحَّاسُ مَا نَانُ كَادَا جَانَا شَلُوِي سَحَّاسَا
 عَدُوْنَا سَهْوَشَعِيَا نَامُوْسُ هُوْشِي بَعْ صَادِقُ صَدُوْقُ سَلُوْمُ إِبْرَاهِيْمَهْ
 پَنْمَبْرَانُ أَصْحَابُ قَرْيَةٍ نَدِ سَحَّاشِيْرُ سِي بَاحِرْمُ الْفُوْسِي حُوْقُوْتُ
 عِدْنَا اِدْرِيَا بَرَامِلُ حِكَايُ رَحْمَا سَلُ مَدَا حِرْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اِبْرَاهِيْمُ الْبَشَرُ
 آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقِيْسُ صَفِيْ اللَّهِ جُوْنُ حَرْقَتَا لِي حَوَاتِنُ اُوْرَا اَفْرِيْدَانُ
 جَبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَابِعُ رَسُوْلَتَا ذَا خَاكُ اَزْ مِيْرُ حَيْثُ تَحْمِيْرُ طِيْبِيْتُ
 آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَابِعُ رَسُوْلَتَا ذَا خَاكُ اَزْ مِيْرُ حَيْثُ تَحْمِيْرُ طِيْبِيْتُ آدَمُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ بَرْدَارُ دَرْمِيْرَاوْنُ اَسُوْكَندَرُ اَذْكُهُ خَاكُ اَزْ مِيْرُ بَرْمِدَارُ
 كَخَلْقِي كَخَاكُ اِبْشَدَارُوْنَا شَانِيْتُ اَيْدُوْمِيَا ذَا اِدِيْرُوَا شِيْطَةُ
 مَزْدَرُ مَعْرُضُ مَحْطَقُ نَقَالِي اَبِيْ جَبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَارَا اَبْدِيْمِيْكَالُ
 رَابِعُ رَسُوْلَتَا اُوْرَا اَبْرِيْ سُوْكَندَرُ اَذْكُهُ اَبَا اَزْ كَشْتُ عَزْرَا اِيْلُ رَاعِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بفرستاد او را نیز سوگند داد او بندیرفت و گفت امر حق
 تعالی باک تراز سوگند نیست و از اینجا که خانه کعبه با نجاست
 خاک برداشت بدین سبب قبضه روح بر و خوات رفت خدای تعالی
 بید قدرت آدم علیه السلام را از آن خاک بیافرید بعد از چهل روز
 روح بکالبد او پیوست قول تعالی خسرت طینه آدم پدیدت
 اربعین صبا حاق تعالی او را و واسطه قال تمامت اسمایا بوخت
 و علم آدم الالسماء کلها تا چون بر شدند از جواب در نماید و ملائکه
 بعلم او مفر شدند و بعد مان خدای تعالی او را سجده کردند الا
 ابلیس و او از کزوه جن بود اما بسبب سیاری طلعت مرتبه
 ملائکه یافته بود ابلیس سبب فرمانی ملعون شد ایزد تعالی آدم را علی
 السلام در بهشت جای داد و حواری از او پیافرید و ایشانرا از خوردن
 کندم منع کرد و بر و اینرا کندم و انکور و انجیر ابلیس سیاری
 مار در بهشت رفت و ایشانرا بفریفت تا آنرا بخوردند حق تعالی
 بر ایشان چشم گرفت و درخت سلوی را فرمان داد تا ایشانرا از
 بهشت بیرون انداخت آدم علیه السلام بهشتان افتاد بگو
 سردب و حوا بجده بجدود مک و مار برید و ابلیس میان ایشان
 و آدم علیه السلام چون بدنا آمد او را ریش بر آمد دانت که حق
 تعالی برو خشم گرفت صد سال در کوه سردب طلعت و زاری
 کرد و در سجده می کردیست جنانک از گریه او نبات بسیار بر آمد

آن نباتات همه ادویه است بعد از صد سال در روز عا شور را
 توبه او قبول شد و عا شور را فضا بل بسیار است چون رفز از پس
 با آسمان و قرار گرفت کشتی نوح بر جودی و ولادت ابرهیم
 و خلاصه ار ایش و قبول توبه داود و معاودت سلیمان با ملک
 و صحت ایوب از نبح و خلاصه موسی از دریا و خروج یونس از شکم
 ماهی و خروج عیسی و ادریس از دنیا با آسمان و غیر ذلک تسبیح جهت
 آدم پست المسمور را از بهشت بر آنجا که حرم کعبه است
 آوردند و آن خانه بود از یکبار یا قوت آدم علیه السلام را محج
 و طواف آن امر آمد آدم علیه السلام بوقت حج در عرفات حوآ را
 یافت و آنجا که بدین سبب بر قات موسوم شد آدم و حوآ علیه
 السلام بسندت رفتند ایشانرا بهر شکلی بسری و دختری و آمدند
 آدم علیه السلام بسریطنی را بدختر بطنی دیگر دادی تا فرجه باشد چون
 قایل و خواهرش متولد شدند قایل را جهت خوبی صورت میلی
 بخواهر توام اقلیمیا نام بود آدم او را بهاییل میداد چون میان قایل
 و هایل منازعت افتاد آدم علیه السلام ایشانرا گفت قرآن کند
 هر که قرآن مقبول شود دختر او را ده همسری که کوفندی
 بر سر کوهی بردند آتش سیامد و قرآن هایل سخت آدم علیه السلام
 دختر را بهاییل داد قایل بدین سبب بدو دشمن شد سنگی بر هایل
 زد و بمرد قایل میدانست که با او چه کند مرغی یا مرغی جنگ کرد

واورا بگشت و در زین حال بنهان کرد قاپیل از آن مرغ یا خوش
 هاپیل را بگور کرد و از آدم بگریخت املین قاپیل را گفت آتش از تو بخند
 اگر او را بجد کنی از تو خوشنود شود قاپیل آتش را بجد کرد رستم
 آتش برستی از او باز ماند بس شپت و خواهر متولد شد آدم علیه السلام
 آن دختر بدو داد و وضو خود کرد ایند چون عمر آدم در دنیا بهزار سال زی
 ماند و حو اعدان کسال و پروا پی نبه رفد نما ندشت علیه السلام ایشان
 در کوه بوقیس بوکایت مکه دف کرد تا زمان نوح علیه السلام
 آنجا بودند نوح علیه السلام بوقت طوفان استخوان ایشان بر گرفت چون
 طوفان فرو نشست هم آنجا بگور کرد و بروایتی به پت المقدس دفن کرد
 آدم را علیه السلام پست و یک بسرو پست و دو دختر بود اما این شه
 سبدر نام منظور است شپت را علیه السلام بعد از آدم و حوا آمد
 بی آدم و او گرو شدند بعضی متابعت او کردند بعضی تبع فرزندان قاپیل
 شدند و آتش برستی کردند شپت علیه السلام ایشان از آن منع کردی
 و بدین آدم علیه السلام خواندی بیشتر ایشان مخالفت کردند بعد از
 آدم علیه السلام پت العمور را با آسمان بردند شپت علیه السلام
 خانه کعبه بسک و کل ساخت جوز در کدشت نهصد
 و دوازده ساله بود بسرش انوش وصی او بود نهصد و شصت و پنج سال
 عمر یافت و درخت خرما او نشاند بسر ثقیان وصی او بود نهصد
 و پست سال عمر یافت آغاز عمادت بابل کرد پس از او بسرش مهلائیل

وصی او بود هشتصد و نود و پنج سال عمر گرفت و پسر از وی پسرش بود وصی
 او بود نهصد و شصت و دو سال عمر یافت و آنجماعت در حال
 حیات آدم علیه السلام متولد شدند ادریش بن برد علیہ السلام
 و سمر و ریحان که اولوالعزم تا هفت خوانند او داد اخلاص میکنند
 و میکنند در هر هزار سال کوی از کوی استیاری مدیاست اولوالعزم
 خود و نام او اخنوخ است و لقب ادریش و المثلث بالنعمة و الحکمة
 پسرش گویند جهت آنکه هم پیغمبر بود و هم حکیم و هم پادشاه
 بود و علم نجوم و مجیزه اوست و در پیری او بدید کرد صنعت ریش و بافتن
 و بریدن و دوزخ او و راه و اهرام مصر او ساخت و در آنجا اشکال
 همه صنعتها و طلبها بازمورد و از طوفان خبر داد او با ای ملک
 الموت دوستی بود جزو عمرش هشتصد و شصت و پنج سال رسید
 بالسموات و ارض و قیامک روح او را بقبر کرد و باز او در هشت
 و دوزخ با او نمود و او بشر طردن هشت رفت و پسرش آمد و پسران آنکه
 نعلین آنجا فراموش کردند باز گشت و آنجا قرار گرفت قولی تعالی
 و رفعتنا مکانا علینا نوح پیغمبر علیه السلام بحکم حدیث
 ما قبل اولوالعزم دوم است لقب او نجی الله نسیب نوح بن
 کمال بن توشیح بن ادریش بن یزد بن مهلایل بن قیان بن انوش
 بن شیب بن آدم علیهم السلام بعد از چهار سال و بروایت مختلف
 تا بعد از دویست و پنجاه سال و حی بدین منزل شد و او نهصد و پنجاه

سال

در کتب

دعوت کرد هشتاد نژاد زن و مرد بدو پناه آوردند نوح علیه السلام
 در حق قاردها کرد حق تعالی نوح را علیه السلام فرمان
 داد تا درخت شاج بنشانند چون برسید از آن خوب کشتی ساخت
 طولش سیصد کز و عرضش پنجاه کز از نفا عرش بی کز سه طبقه داشت
 یکی جهت حیوانات و یکی جهت آدمیان و یکی جهت انواع طیور
 پس خدای تعالی طوفان آب بفرستاد نخستین از شهر سدرای
 نوح به کوفه سر بر آورد که لکنون داخل مسجد جامع است و آن توری
 بود از آهن که جبرئیل علیه السلام بآدم آورد و فرزند فرزند
 برسید شش ماه آب از زمین بر می آمد و از هوای بازید نوح علیه السلام
 با این هشتاد نژاد در ماه رجب در کشتی نشست طوفان آب تمامت
 ربع مسکون بگرفت و از شرمه کوههای چهار در کشت بفرمان
 خدای کشتی نوح دو توب از مشرق بمغرب رفت پس بر سر کوه
 جودی محلود موصل قرار گرفت نوح علیه السلام در عاشر محرم از کشتی
 بیرون آمد و آنجا دهی ساخت معروف ثمانین و بعد از آن هفتاد
 سال بزیست چون عمرش یک هزار شصت و سه ال بد یافت در گذشت
 و دیگر روایات قریب بکزار و شصت و سه یافت بعضی گویند
 طوفان بنه پنجاه برسید و در ملک عرب بود و این روایت ضعیف
 اکثر اهل عالم از نسل نوح اند و بدین سبب او را آدم ثانی خوانند
 و در اجبها رسیده بود شام و حاکم و یافت بدو پناه داشتند و کمان

کافر بود و بوقت طوفان نوح او را دعوت کرد و نمی پذیرفت و گفت شای
 ال جیل یصمونی من الماء چون طوفان شایع شد و از همه کوهها درگذشت
 و گفت ما ترا غرق کردیم سا هر بن نوح علیه السلام بقول بعضی
 مورخان پنجمین مثل سن اکثر اینها و جمیع اهل ایران از تخمه
 او اندو او را شرف بر بود او را رنجش و از نسل او چهارم پشت بختان
 و قالع رشید قوم عجم از تخمه قالع اندو اکثر عرب خطی اند و زبان
 عربی از عرب بر خطانست و خطان را نام خطان بود سبب آنکه در شاهان
 خط شکا کردی مردم را از نیکو برهائیدی در حق او گفتند و بختان
 و بیزدها بنفایه خطان اسم علم او شد و از خطان سوم پشت بشیار
 شد اعراب حمیری و محو و غسانی که حکام اعراب بودند و قصایع و ابغری
 و از دی و طائی از تخمه سبب اند و در قوم سبب نام عالم بود و خراشان و سبب
 سبب نام عالم اند و عراق سبب خراشان و کرممان و مکران سبب از هیات
 سوم سبب نام اسود بودا هواز و هلو سبب از او اند و بارش سبب بهار
 چهارم سبب نام نورد و آذربایجان و اران و ارمن و موغان سبب از نورد
 خبث سبب نام ارم بود و او را واضع باغست قوم عاد و ثمود از تخمه او اند
 ششم سبب نام یمن بود و سبب نام و دروم سبب از او اند حاکم بن نوح
 علیها السلام بقول بعضی مورخان پنجمین مثل سن تمامت سیاهان
 از نسل او اند و گویند روزی نوح علیه السلام خضه بود و عورتی
 او ظاهر شد و حاکم بران رگدشت بخندید و در آنوقت حاکم

بدین سبب پغمبری از نسل او برید و نسل او نَجْمَه سَیَاه کردانند
 پس یافت بر او یک گذشت نوشید و نیز بخندید سام بر او یک گذشت
 از ابوشید حق تعالی بدین سبب پغمبری بنسل او رسانید حاکم را شش
 بسر بود زنگی و کوس و هند و بربر و قبط و حبش نوبه بسر حبش است ه
یافت بن نوح علیه السلام بقول بعضی مورخان پغمبر مرسل است
 او داهشت بسر بود ترک خزر سقلاب روس بیشک مغولان از تخم او اند
 و یاجوج و ماجوج راهم از تخم او شمارند چیز و ما چین بسرخن است کاری
 بلغاریان و برطاسیان و مسعدیان از تخم او اند اراخ یونانیان و فرنگیان
 و بعضی رومیان از نسل او اند بعد از نوح علیه السلام اجماعت شاهسا
 در شهر بابل مقیم بودند شی هر شعبه زبان در کون شد چنانکه
 هیچ سخن فهم نمی کردند ناچار از هم جدا گشته شدند هر یک بموضع رفتند و در
 اینجا اشارت از نسل زباده شد و آن ولایت بدیشان منسوب گشت **هول**
 علیه السلام بعضی او را عابری شمارند و بعضی از تخم عاد می گویند نسبش
 هود بن عبدالله بن دیاح بن حاروب بن عاد بن عوص بن ستاد بن آدم بن نوح
 بن سام بن نوح خدای تعالی او را بقوم عاد فرستاد ایشان هیکل قوی و قوت
 تمام داشتند و بت پرست بودند هود علیه السلام بجاه سال ایشان از دعوت
 کرد اندکی ایمان آوردند هود علیه السلام در حق کفار دعا کرد
 حق تعالی سه سال بارندگی باز گرفت زندگان را ایشان تلخ شد بجهت
 آزار خواستن لغمان حکیم را باد و فبق بمکه فرستادند لغمان نک

رفیق او بخدا ایمان داشتند بضعی رفتند هم رفیق ایشان
 کافر بود دعا کرد خدای تعالی سه ابر سیاه و سرخ و سفید فرستاد
 و ندا آمد که هر کدام که میخواهد بقوم فرستد من در کافران سیاه
 اختیار کرد آن صرصری بود بقوم او رفت هفت شب و هشت روز بقوت
 هر چه تمامتر برفت و درخت و عمارت را تمام از بیج بر کند هر چند قوت
 کردند و از غایت قوت پای نازانو نیز فرو بردند فائده نبود و تمامست هلاک
 شدند و این در ماه شوال بود هفتکام برد العجزه هود علیه السلام
 بعد از کفار نجاه سال بزیت عمر شصت و نجاه سال بود بحضور
 مدفونست صالح بن اسف بن عبید بن ناجح بن خادرن بن تمود
 بن خازن بن ادهم بن سام بن نوح و حی آمد و بقوم نمود فرستاد بحجاز و ایشان
 خدا دعوت کرد اجابت نمی کردند و معجزه شری ماده بایچه خواستند که اند
 سنک پرون آید صالح علیه السلام دعا کرد و مستجاب شد آن شد بایچه
 بی سال در میان ایشان بود آن قوم شتر را بکشتند بجه او و کربخت
 و با کوه رفت خدای تعالی بدیشان عذاب فرستاد روز اول رویهاشان
 زرد شد روز دوم سیاه فام روز سوم سیاه تمامتر و آوازی آمد جانکه
 همنه از هول آن بمردند عمر صالح بر او پی دویش و نجاه و هفت سال
 و بقولی صد هشتاد سال کورش بزرگ دارالدون هم که
 خنظله بن صفوان از تخم هنر بن قحطان خدای تعالی او را پیغمبری
 داد و باصحاب الرش فرستاد و این رشن با دشامی بود از قوم نمود بر مین

مغرب و اول خدای شناس بود اما بسبب طول مدت دولت مغرور
 شد و دعوی خدایی کرد قوم او با مردان لواطه کردند و با جهار
 پایان کرد آمدندی و زنان آن مردی از پوست دوخت و استعمال
 کردند اکنون زنان آن کان را در ترخواته و بودی که و آنالت
 خود را برهنه رسانیدندی اکنون جنان زنان را سغتری گویند
 حفظه ایشانرا ازین حرکات منع کرد و بخدا خواند اجابت نکردند
 مدق باین دعوت مشغول بود فایده نمی داد در حق ایشان دعا کرد حق
 تعالی آیت از ایشان باز گرفت و هلاک ایشان بردست خودشان
 کرد آنجنان بود که رش و قوم او از ویانی بجنک حفظه و متابعان
 او بیاراستند هر نیر که لشکرش را ببیند احشند باز گشت و اندازند را
 بگشت تا بیشتر لشکر رس گشته شدند در شرمه گزم بقلعه کریمت
 ملك الموت بقبض روح او رفت اما آن خواست یکمال امان داد بروج
 شیده از آهن و مس و روی و از زینب ساخت چنانکه هیچ منفذ ندا
 چون و هد بسلامد ملك الموت او را با قوس بندرخ برد آبر **خلیل**
 علیه السلام بجهت ما قبل اولوا العزم شوست و بزوايت
 كبار قبل اولوا العزم اول لغت او خلیل الله نسبش از هم
 بن از روهو تارخ بن ناخوردن ساروخ و هوا اول من شکل الدنانیر
 والد را هم ابن ارعنون بن حالع بن دبر بن شالح بن ارغشد بن سام
 بن نوح ثلثه السلام بن کمال بن متوشلح بن ادریس بن زید بن مهلهل

ابرم

رفیق او بخدا ایمان داشتند بضعی وقت شخصی رفتند هم رفیق ایشان
 کافر بود دعا کرد خدای تعالی سه ابر شیاه و سرخ و سفید فرستاد
 و ندا آمد که هر کدام که میخواهد بقوم فرستیم مرد کافر ابر شیاه
 اختیار کرد آن صرصری بود بقوم او رفت هفت شب و هشت روز بقوت
 هر چه تمامتر برفت و درخت و عمارت را تمام از بیج برکنند هر چند قوت
 کردند و از غایت قوت پای نازانو نیز فرو بردند فائده نبود و تمامت هلاک
 شدند و این در ماه شوال بود هفتکام برد العجوز هود علیه السلام
 بعد از کفار بنجاه سال بزیت عمر شصت و بنجاه سال بود بمحض موت
 مدفونست صالح بن اسف بن عبید بن ناسح بن خادر بن ثموذ
 بن حاتون بن ادم بن سام بن نوح و حی آمد و بقوم نمود فرستاد بحجاز و ایشان
 خدا دعوت کرد اجابت نمی کردند و بمعجزه شری ماده بایچه خواستند که اند
 سنک پرون آید صالح علیه السلام دعا کرد و مستجاب شد آن شتر بایچه
 سی سال در میان ایشان بود آن قور شتر را بکشند بجهه او و کزینخت
 و با کوه رفت خدای تعالی بدیشان عذاب فرستاد روز اول رویهاشان
 زرد شد روز دوم سیاه قام روز سوم سیاه تمامتر و آوازی آمد چنانکه
 همنه از هول آن بر دند عجم صالح بر واپتی دو بیت و بنجاه و هشت سال
 و بقولی صد و هشتاد سال کورش بتردیگ دار اندوه هم که
 خنظله بن صفوان از تخم فزین قحطان خدای تعالی او را پیغمبری
 داد و باصحاب الهی فرستاد و این در سن یادشاهی بود از قوم نمود نیز مین

موزیر

مَغْرِبٌ وَأُولَٰئِكَ خَدَايَ شَنَاسٌ بُوَدَ أَمَّا بِسَبَبِ طُولِ مَدَّتِ دَوْلَتِ مَغْرُوبِ
 شُدُودِ عَوِي خَدَايَ كَرْدِ قَوْمِ اَوْ بَا مَرْدَانِ لَوْ اظْهَ كَرْدَنْدِي وِبَا جَهَارِ
 پَايَانِ كَرْدِ آمَنْدِي وِزَنَانِ اَلْتِ مَرْدِي اَزِ پُوشْتِ دُو خْتِ هَا سَمْعَالِ
 كَرْدَنْدِي اَكُنُونِ زَنَانِ اَن كَانِ رَا رَسْ خَوَاتَمِدِ وِ بُوْدِي كِه بِي اَزَاكِ
 خُودِ رَا بَر هَم رَسَا يَنْدِي اَكُنُونِ جَنَانِ زَنَانِ سَعْتَرِي كُو يَنْدِ
 حَنْظَلَه اِشَارِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ
 مَدَقِي بَا يَنْ دَعُوْتِ مَشغُولِ بُوْدِ فَا مَدِ نَمِي دَا دِ دَرِ حَقِ اَشَانِ دَعَا كَرْدِ حَقِ
 تَقَالِي اَبِ اَزِ پِيَا نِ بَا زِ كَرْتِ وِ هَلَاكِ اَشَانِ بَرِ دَسْتِ خُودِ شَانِ
 كَرْدِ اَنجَمَانِ بُوْدِ كَرِشِ وِ قَوْمِ اَوَا نِي اَنِي بِجَنكِ حَنْظَلَه وِ مَتَابَعَانِ
 اَوِي اَرَا سَنَدِ هَر نِيرِ كِه لَشَكْرِشِ رَا بِي نَدَا حَسَنَدِ بَا زِ كَسْتِ وَا نَدَا زَنْدِ رَا
 بَكْسْتِ تَا پَسْتِ لَشَكْرِشِ كُ كُ شَه شَدِ نَدِ رَشِ مَه كَزِمِ بَقْلَعَه كَرِيحْتِ
 مَلِكِ المَوْتِ بَقْبِضِ رُوحِ اَوْ رَفْتِ اَمَانِ خَوَا سْتِ يَكْمَالِ اَمَانِ دَا دِ بَرُوجِ
 شِيْدِ اَزِ اَهْنِ وِ مَسْ وِ رُويِ وَا رِزِ پَرِشَا خْتِ جَانِكِه چِيحِ مَنفَعْتِنَا
 جُونِ وِعْدِ بَسْرَا مَدِ مَلِكِ المَوْتِ اَوْ رَا بَا قَوْشِ بِلْدِزِخِ بَرِ دِ اَبِرِ هِمِ خَلِيْلِ
 عَلَيْهِ السَّلَامِ بِحِكْمِ حَدِيْثِ مَا قَبْلِ اُولُو الْعِزْمِ سَنُوْمَسْتِ وِ بَرِ قَوَا يْتِ
 كِبَارِ عِلْمِ اُولُو الْعِزْمِ اَوَّلِ لَقْتِ اَوْ خَلِيْلِ اَللّٰهِ نَسَبِشِ اَبِرِ هِمِ
 بِنِ اَزِ رُو هُو تَا رِخِ بِنِ نَا خُوْرِ بِنِ سَا رُو غِ وِ هُو اَوَّلِ مَنِ شَكِلِ الدُّنْيَا نِيرِ
 وَا لِدْرَا سَمِ اَبِنِ اَرْعَنُوْنِ بِنِ خَالِعِ بِنِ بَرِ بِنِ شَا لِحِ بِنِ اَرْحَشْدِ بِنِ سَامِ
 بِنِ نُوْحِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِنِ كَمَلِ بِنِ مَوْشَلِحِ بِنِ اَدْرِشِ بِنِ بَرِ دِ نِ مَهْلَا لِيلِ

بن قشان ثوانوش ترشیت بر آدم آرزو بر نمود بز کینمان بود بجنان
 نمود را گفتند که در زمان او پیغمبری سنا شود که هلاک نمود بسبب
 او بود و هر سبکه در آن زمان می آمد می شکست تا ابرهیم متولد
 شد مادرش از پیغمبر بود او را در غاری بنهان می پرورد که گویند آن
 مقام در دینه بر سر بود بولایت کوفه و اکنون آنجا خانقا هست و من آن
 مقام را زیارت کرده ام ابرهیم علی السالوات هفت سالگی از آن غار
 بزبون آمد ستارگان و ماه و آفتاب را تصور کرد که خدا اندر جوز دید
 که زوایل پدید داشت که خدای ربانینا بند دل در خالق کائنات بست
 و او را خدای پذیرفت و نمود را بخدای دعوت کرد و بتا ز ابدی گفت نمود
 جهت خاطر وزیر با ابرهیم خطاب نمی کرد چون ابرهیم محمد گال
 رسید بشرف و محی شرف شد آن نمود را با نشان از اهلین بختیور را آتش انداخت
 و پیش از آنکه بختیور ساخته بود ابرهیم را آتش را رسیده جبریل بر او آمد
 و گفت حاجتی هست ابرهیم گفت به تو نه چون ابرهیم چند صدق بود
 بقدر مان خدای تعالی آتش بر ابرهیم سرد و سلامت شد و در آنجا کلسا
 شکفت ابرهیم از آن میان پرواز آمد و درین وقت شصت ساله بود و نمود
 خواست که با خدای تعالی بجنگ کند صندوقی ساخت و چهار نره کوشت
 از آسیا و بختیور بر چهار گوشه از آن راست کرد و چهار کوسر کرسنه
 را در چهار پایه صندوق بست و در آن صندوق گریستان میل کوشت
 کرد و صندوق در هوا بردند جوز قوشان شافط شد باز خواستند گشت

۲ ابرهیم